

یادداشت‌های سیاسی

نژاد کهریمی

(چند مقاله از انتشارات ارگان حزب دمکرات کردستان)

پیشگفتار

خواننده‌ی گرامی!

مقالات زیر را زمانی که عضو رسمی حزب دمکرات کردستان بودم در هفته نامه‌ی کوردستان ، ارگان رسمی حزب دمکرات کردستان منتشر کردم.

در مدت یک سالی که پیشمرگه بودم بیشتر از ۵۴ مقاله را منتشر نمودم. البته تمامی این ۵۴ مقاله متعلق به من نبودند برای نمونه مقالاتی از چند تن دیگر از اعضای دفتر سیاسی حزب را به فارسی ترجمه کردم و در کوردستان فارسی منتشر کردم.

اکنون که هشت سال از آن دوران می‌گذرد و من در نروژ زندگی می‌کنم فرصتی ایجاد شد تا مقالات گذشته را گردآوری و به صورت یک کتابچه بازنشر کنم.

احساسات خودم را محک می‌زنم و هرگز نمی‌توانم احساس پشیمانی کنم و به انتخابی که کردم مفتخرم، اما تاسف من از فرصتهای از دست رفته‌ای است که احزاب کردستان ایران از جمله حزب دمکرات کردستان مرتکب انجام آن شدند.

من به عنوان یک عضو سابق حزب دمکرات کردستان هرگز نمی‌توانم درک کنم که این حزب که زمانی نه چندان دور در عرصه‌ی سیاسی ایران بسیار تعیین کننده بود اکنون در حسیض گمنامی و پراکندگی اینگونه گرفتار باشد.

البته دلایل واضح و روشنی برای این سرنوشت دردناک و تاسف انگیز و عبرت آمیز وجود دارد که من از ذکر آنها معذورم برای اینکه ذکر مصیبت است و ذکر مصیبت هیچ ارزشی ندارد.

به هر حال من با حزب دمکرات و احزاب دیگر ارتباط عملی و تئوریک ندارم و انتشار دوباره‌ی این چند مقاله‌ی حزبی تنها برای حفظ و نگهداری آثار خودم می‌باشد زیرا اکنون من یک روزنامه نگار مستقل و آزاد بین المللی هستم که دو ماه است هیچ نوع فعالیتی ندارم و تصمیم ندارم فعالیت داشته باشم لاقلاً مانند این چند سال که شب و روز درگیر کار روزنامه نگاری بودم و اتفاقاً بسیار موفق آمیز و افتخار آمیز است. اما وقایع اخیر در ایران که پس از قتل مهسا امینی معروف به ژینا پیش آمد یک تحول بزرگ در تمامی زمینه‌ها پیش آورد که در تاریخ ثبت شد و سرنوشت ایران را برای

همیشه تغییر داد و بر زندگی شخصی مانند من نیز تاثیر سرنوشت ساز گذاشت. برای اینکه جایگاه واقعی خودم را شناختم.

به هر حال از ۱۳ مقاله ای که در کردستان منتشر کردم توانستم ترجمه ی هشت تای آنها را بر روی وبسایت حزب دمکرات کردستان پیدا کنم، متأسفانه سایر مقالات را حذف کرده اند. فارغ از حسادتها و اغراض شخصی مسئول انتشارات هر کس که باشد که نمی دانم حقیقتاً چه کسی است اما با شناختی که از فضای غالب بر حزب دمکرات داشتم می توانم این موضوع را به طرز تفکر دوم خردادی بسیاری از افراد کمپته مرکزی و حتی دفتر سیاسی حزب دمکرات پیوند دهم. البته عناصر مرتبط با جریان آقای احمد مفتی زاده نیز در حزب دمکرات کردستان به شدت فعال بودند. البته هنوز تفکرات مربوط به زمان کنگره ی چهارم و جریانات توده‌ای در حزب دمکرات حضور داشتند.

متأسفانه این ملغمه در یک قالب انزوا شرایط سختی را تجربه می کرد. حتی پیوستن این حزب به حزب دمکرات کردستان ایران در چند ماه اخیر هیچ کمکی به تغییر وضعیت نکرد و شما و من می بینیم که چه فاجعه ای در حال تکوین است. در این هفته سه نفر از اعضای این حزب در کردستان عراق ترور شدند. فارغ از اینکه رژیم ایران فشارهایش را برای اخراج کامل احزاب کرد ایرانی از کردستان عراق چندبرابر کرده است.

متأسفانه کادر رهبری حزب دمکرات درگیر مسائل بی پایه و اساسی بوده است که موجب نابودی این حزب شد. وقتی چند ماه پیش مردم قهرمان اشنویه این شهر را آزاد کردند و حزب دمکرات به یاری مردم نرفت، ناقوس مرگ سیاسی و مشروعیت این حزب در ته ذهن مردم کردستان ایران زده شد زیرا هیچ کس حتی خود من باور نمی کردم دفتر سیاسی حزب دمکرات با این کیفیت منفعلانه برخورد کند.

با این حال دوباره می گویم من از گذشته ام پشیمان نیستم ولی مسئول اعمال و تصمیمات کسی دیگر به جز خودم نیستم. احزاب کردستان ایران می توانستند کارهای بزرگ برای مردم کردستان و مردم ایران انجام بدهند اما نکردند زیرا درگیر افکار و ذهنیت واپسگرایانه و شخصی و کوتاه‌فکریهای فالانژیستی و جناحی درون حزبی بودند و قبل از هر چیز با نخبه گرایی مشکل داشتند و یک حزب " دهاتی" باقی ماندند. حزبی که هشتاد سال پیش روشنفکران شهری و افراد نخبه ی کردستان و طبقه ی متوسط تحصیلکرده آن را بنیان نهادند اما زمانی که پای افراد مشکوک و فرصت طلب و وابسته به رژیم ایران و جریانات مختلف سیاسی کرد که اتباع ترکیه و عراق بودند به این حزب باز شد این

حزب بزرگ عرصه ی کشمکش شد. طبعاً در این فضای خلاء آمیز فرصت برای خزیدن انحرافات به درون حزب باز شد و شد هر آنچه نباید می شد.

حزب دمکرات باید از فرصت طلایی پرونده ی میکونوس یک استفاده ی تاریخی می کرد که نکرد و البته باید اعضای دفتر سیاسی آن زمان و شخص دبیرکل حزب وقت به این پرسش پاسخ بدهد که چرا پیگیری بیشتری در این مورد نکردند و حتی آن را وسیله ای برای طرح مسئله ی ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو قرار ندادند؟

متاسفم برای این فرصت سوزیها... اما آتش این بی فکریها دامن خود باقی مانده ی حزب را گرفته است و ترور افراد مرتبط با این حزب دوباره شروع شده است و سرنوشت این حزب در تاریکی وهم آلودی قرار گرفته است اما آنچه واضح است این موضوع است که حزب دمکرات قدرت دفاع و صیانت از خود را هم ندارد. و این تلخترین جمله ای است که من می توانم برای این حزب بنویسم. این موضوع مایه ی تأسف است.

- به بهانه‌ی درگیریهای اخیر قره‌باغ
- رویداد سوم شهریور و مسئله‌ی کرد در ایران
- حزب دمکرات کردستان و حقوق ادیان و مذاهب
- استراتژی مقاومت یا ضربات نرم استراتژیک؟
- مسئله‌ی ملی کرد و خوانش جریان اصلاحات در ایران
- پیامدهای بین‌المللی مرگ مشکوک دختر کرد علیه ایران
- روئیای امپراطوری ایران در یمن با طوفان قاطعیت آشفته شد
- امپراطوری آریایی- شیعی یا بازی بزرگ؟

به بهانه‌ی درگیریهای اخیر قره‌باغ

نازاد که‌ریمی

این اواخر خطر گسترده شدن ابعاد کشمکشهای قدیمی میان جمهوری آذربایجان و جمهوری ارمنستان و آغاز دوباره‌ی جنگ این دو کشور بر سر منطقه‌ی قره‌باغ علیا در رسانه‌های گروهی جهان انعکاس یافت. قره‌باغ منطقه‌ای محاط در قفقاز جنوبی و غرب جمهوری آذربایجان میباشد. بنا به سرشماری سال ۲۰۰۶ جمعیت این سرزمین خودمختار ۱,۳۸۰,۰۰۰ نفر میباشد <https://ckb.wikipedia.org>.

جنگ قره‌باغ در میانه‌ی زمستان ۱۹۸۸ میلادی آغاز و تا مارس ۱۹۹۴ در بین اهالی ارمنی تبار و ترکهای آذری این منطقه ادامه یافت. هنگامی که جنگ به اوج خود رسید دولتهای خودمختار آذربایجان و ارمنستان که تحت سلطه‌ی جمهوری سوسیالیستی شوروی قرار داشتند، وارد میدان شده و سعی بسیار در جهت پاکسازی نژادی ملت‌های مقابل هم در این ناحیه بعمل آوردند. در نهایت بیش از ۳۵ هزار نفر کشته و بالغ بر ۸۰۰ هزار نفر از ساکنان مناطق مورد منازعه در قره‌باغ آواره و مجبور به کوچ اجباری شدند.

برای اینکه صلح و آرامش بار دیگر به منطقه برگردد کوشش بسیاری به عمل آمد و راه‌حلهای متعددی برای رفع این منازعه‌ی قومی به طرفین ارائه گردید، ولی هیچکدام از این راهکارها مؤثر واقع نشده و نتیجه‌ی مطلوبی به دست نیامد و نهایتاً وضعیت در حالت نه جنگ و نه صلح ثابت ماند.

جنگ قره‌باغ باعث قطع روابط دیپلماتیک آذربایجان و ترکیه با ارمنستان گردید. به سبب مسدود کردن مرزها و پدید آمدن شرایطی تازه وضعیت جدیدی در قفقاز جنوبی بوجود آمد. هنگامی که ایران، ترکیه، روسیه، آمریکا، فرانسه، سازمان امنیت و شورای همکاری اروپا و شورای امنیت سازمان ملل متحد با این نیت که شرایط را به حالت عادی برگردانند وارد عمل شدند، پرونده‌ی قره‌باغ وارد فاز بین‌المللی شد.

بعد از اعلام آتش‌بس در ۲۴ دسامبر ۱۹۹۴، شورای عالی قره‌باغ در انتخابات داخلی خود، روبرت کوچاریان را به عنوان اولین رئیس جمهور این منطقه برگزید. البته به جز این، دو بار انتخابات پارلمانی در سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ در این منطقه‌ی خودمختار برگزار شد. در واقع، هم آذربایجان و هم ارمنستان برخلاف آنچه که ادعا میکنند کشورهای با جمعیت خالص ترک یا ارمنی میباشند، کشورهای چند قومیتی هستند. کارنامه‌ی حقوق‌بشری آنها قابل دفاع و درخشان نیست. برای نمونه جمهوری آذربایجان با تات‌ها که یکی از قدیمی‌ترین قومهای جهان هستند و در شمال این سرزمین زندگی میکنند مشکلات و درگیریهای بسیاری دارد، چنانکه در مقطعی تصمیم به محاصره‌ی منطقه‌ی تات‌ها گرفت و در آستانه‌ی اقدام برای پاکسازی قومی منطقه‌ی تات‌ها، اسرائیل ضمن تهدید آذربایجان به مداخله‌ی مستقیم در این ماجرا، دولت این کشور را از هرگونه اقدامی که منجر به ژنوساید تات‌های یهودی شود برحذر داشت. جمهوری آذربایجان با کردها و ارمنه نیز رفتار مناسبی ندارد و اوج این خصومتها با کردها، دخالت مستقیم در فروپاشی و نابودی جمهوری کردی "لاچین" در سال ۱۹۲۷ و مداخله در امور منطقه‌ی خودمختار قره‌باغ بود که جنگ خونین و ویرانگر شش ساله در این بخش از قفقاز را با ارمنه به همراه داشت.

همچنین ارمنستان طرف دیگر ماجرا، علیرغم تاریخ طولانی همزیستی ارمنی‌ها با کردها، در اوان استقلال ارمنستان از شوروی در ۱۹۹۱ میلادی به شیوه‌ای هدفمند و برنامه‌ریزی شده به دشمنی آشکار با کردها برخاسته و اوج این خصومتها، ممنوع کردن واژه‌ی "کرد" و سعی در جهت از بین بردن هر آنچه با فرهنگ و ملیت کردهای این کشور در ارتباط است، میباشند. چنانچه کوشش می‌شد که از واژه‌ی ایزدی به جای کرد استفاده شود در حالیکه ایزدیها کردهایی هستند که دارای آیین ایزدی میباشند و کلمه‌ی کرد با انتیسیته و هویت ملی مردمی عده‌ای از انسانها مرتبط است که دارای ویژگیهای زبانی و فرهنگی خود باشند.

با این اوصاف این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که احساسات نژادپرستانه و نگرش و کردار شونیزستی در این دو کشور در اوج میباشند و این حالت، کوچ مردم قرهباغ و بخشهای دیگر قفقاز و ترک اجباری زادگاه و سرزمین اجدادی خود به سوی کشورهای روسیه و بلاروس را موجب شده است.

قفقاز سرزمین بسیار قدیمی تاریخ میباشد. گذرگاه ورود اقوام و ملت‌هایی مانند آری (آریا)، خیون (هون)، خزر، سکیت (سکا) و ترک‌ها بوده است. آنان به درازای تاریخ ۱۵۰۰ ساله‌ی گذشته سیمای اتنیک‌ی این منطقه را تغییر دادند. هرودوت تاریخ نویس یونان باستان در ۲۱۰۰ سال پیش به این بخش از جهان سفر و از آن دیدار کرده و در کتابش از اقوامی همچون آلان، ایبروارمن نام میبرد و میگوید عشایر آنها در فراسوی کوه مادنی (مادئینی) یا آگری (کردی) و آرات (ارمنی) کنونی پراکنده هستند.

آرمین و مادوین از ایالت‌های امپراطوری ماد بوده‌اند. در این دو منطقه، تمدن‌های باستانی وابسته به اجداد کردهای امروزی متوطن بوده‌اند از جمله: ماننا، اورارتی، خال‌تی، گیلزان، مهران و خوبوشک که مراحل ظهور و افول خود را در این سرزمین‌ها گذرانیده‌اند. کردها با استناد به مدارک زبانی و تاریخی، امپراطوری "ماد" را یک شاهنشاهی کردی میدانند و تمامی جهان آن را پذیرفته است. از اینرو استان آرمین (اطراف دریاچه‌ی وان) و مادوین (از رودخانه‌ی ارس تا اصفهان) را ماد (بزرگ و کوچک) می نامند. البته ماد کوچک بعد از حمله‌ی اسکندر مقدونی به آسیا به آتروپاتن یا آذربایجان مشهور گردید.

تاریخ ملت کرد دور و دراز است و به دوره‌ی "کاشی"ها برمیگردد که در حدود ۷۰۰۰ سال قبل در قفقاز و زاگرس دارای تمدن بوده‌اند و پدر مردم کرد و تمامی تمدن‌های کردی و امپراطوری ماد می باشد که در قرن پنجم قبل از میلاد دچار فروپاشی گردید.

در واقع ملت کرد به سبب فقدان دولت مستقل در سده‌های نوزده و بیستم میلادی دچار محت‌های فراوان و خرابی و کشتار و کوچاندن اجباری شده و این مصائب چهره‌ی ملی و هویتی آن دچار تغییر

کرده‌است. متأسفانه رفته رفته آثار فرهنگی کردها در قفقاز به اسامی غیر کردی تبدیل میشوند یا آنها را نادیده می‌گیرند. این جنایت فرهنگی هم به دست ارمنیها که خود را هایک می‌نامند و هم توسط ترکهای آذری که کردها در کردستان ترکیه و کردستان ایران آنها را به غلط عجم میخوانند، انجام میگیرد.

تاریخ کردها در قفقاز برجسته و درخشان است. پادشاهی «روادی» و همچنین «شدادی» معروفتر از آن هستند که به شرح حال آنها پرداخته شود. آثار تاریخی بسیاری در قفقاز از یادگارهای پادشاهان کردتبار میباشد. هرچه باشد دشمنی ترکهای آذری(عجم) و ارمنه(هایک) و دوستی آنها با یکدیگر! نه تنها سودی برای کردهای قفقاز نداشته‌است، بلکه اسباب گرفتاری و دردسر و ناراحتی برای زندگی عادی ساکنان کردتبار در جنوب قفقاز بوده‌اند.

اینک دوباره میرود آتش جنگ تازه‌ای در قره‌باغ افروخته شود و عقاید نژادپرستانه و قوم‌گرایی افراطی ترکهای آذری و ارمنیهای هایک زمین‌ساز ژنوساید و پاکسازی قومی و کشتار و ویرانی در آن منطقه و آوارگی و بی‌خانمانی برای کرد، ارمنی و ترک و سایر ساکنین این منطقه شود. از یاد نبریم که دهها طایفه و عشیره‌ی کرد تا این لحظه در قفقاز زندگی می‌کنند، از جمله: جلالی، میلانی، زیلانی، حسنانی، جوادی، سلطانی، قره‌چولی که در مناطق آچمیادزین، سردارآباد، دارلاخیسک، ایتقران، نخچوان، قره‌باغ، ایروان، ایمریته و آقکند بسر میبرند. مردمان زیادی از اهالی کردتبار قفقاز به دلیل جنگ ترکها و ارمنه منطقه‌ی قفقاز را ترک کرده و وضعیت اتنیکی - قومی قفقاز و خصوصا قره‌باغ در جهت دگرگونی وحشت‌انگیزی پیش و بیش از همه برای کردها متحول میشود و احتمالاً تا ۵۰ سال آینده به ندرت بتوان یک نفر کردتبار را در قفقاز پیدا کرد!

در شماره‌ی ۶۶۵ روزنامه «کردستان» منتشر شده است

رویداد سوم شهریور و مسئله ی کرد در ایران

نژاد کهریمی

در شرق کردستان (کردستان ایران)، پس از خروج روسیه و عثمانی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی امیدها برای برپایی دولت مستقل کرد و همچنین اخذ آزادی از قفس بیگانگان، رنگ و سیمای دیگری به خود گرفت. رضا شاه یک دولت سرکوبگر در ایران پایه‌گذاری کرده و پس از انقراض سلسله‌ی پادشاهی قاجار و جلوس بر تخت سلطنت در نهایت قساوت و خشونت از هر سو ایران و از جمله کردستان را آماج لشکرکشی و چکمه و شلاق و آهن و آتش خود قرار داد. اوج این خشونت‌ها را در کردستان اعمال کرد. برای مثال در اورامان، ایلام، اورمیه و برادوست، مکریان و منطقه‌ی هه‌وتو “اوباتو” خون‌های بسیاری را بر زمین ریخت و کردهای آزادیخواه را قتل‌عام کرد یا در گوشه‌ی زندان یا در تبعید به محاق مرگ و نیستی فرستاد.

رضا شاه باور داشت مسبب عقب ماندگی‌های ایران، دولت بریتانیا است، از اینرو به محض قدرت گرفتن هیتلر در عرصه‌ی سیاست جهانی به فکر نزدیک شدن و هم‌پیمانی با دیکتاتور آلمان افتاد و این اتحاد و نزدیکی ایران و آلمان دلیل اشغال ایران از سوی بریتانیا و روسیه در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی بود.

در حالیکه هیتلر همزمان در اروپا مشغول جنگ ویرانگری با روسیه و بریتانیا بود که در تاریخ به جنگ جهانی دوم موسوم گردید، رضا شاه در صدد بود کشور تحت فرمان خود را به سطح کشورهای اروپایی ارتقاء بدهد، هرچند که این آرزوی او همچون شاه ایران در ذات خود آرزویی مشروع و روا بود، اما نکته‌ی قابل تأمل این است که او هم مانند آتاتورک، فرانکو، موسولینی و استالین می‌پنداشت در عرصه‌ی کشوری که او بر آن حکمرانی می‌کند سربازخانه‌ای برپا کرده و همگان باید با لباس متحدالشکل و با یک زبان سخن بگویند و عقل و منطق و ذهن آنها تنها بر مدار گفتار و اوامر وی بچرخند.

از دیگر سو این آرزوهای دور و دراز رضا شاه برای کردها که بخشی از جغرافیای سیاسی کشور ایران به حساب می‌آمدند، همچنانکه پیشتر گفته شد باعث و بانی گرفتاری و آشوب و خرابی بسیار بود. هر عمل رضا شاه در کردستان، عکس‌العمل کردها را به دنبال داشت. برای نمونه لباس یکدست و متحدالشکل برای مردم که شورش "ملاخلیل گور عمری" را دنبال داشت یا سربازگیری اجباری که مخالفت و مقاومت کردهای منطقه‌ی سرحدت تحت لوای "عمرپاشا" را به همراه آورد.

آنچه مشخص است کردها هرگز در برابر سیاست‌های نژادپرستانه‌ی رضا شاه ساکت نماندند، هر چند که ایادی و اجانب رضا شاه در کردستان از انجام همه نوع اعمال شنیع بر ضد شهروندان کرد اباها نداشتند.

هنگامی که در سال ۱۳۲۰ خورشیدی و در روز سوم شهریورماه هواپیماهای جنگی شوروی شهرهای شرق کردستان (کردستان ایران) را در ایران بمباران کردند و ارتش ایران منحل گردید و سربازان ایرانی پراکنده گردیدند، کردها نفس راحتی کشیدند. بریتانیا و شوروی شرق کردستان (کردستان ایران) را همانند سایر بخش‌های دیگر ایران اشغال کردند و از اطراف سقز تا رودخانه‌ی ارس تحت کنترل اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. کردها در این منطقه دارای تحرکات بیشتری بودند، چرا که شوروی برای آینده‌ی حضور خود در تبریز و آذربایجان درصدد استحکام سیاسی و سلطه‌ی خود بود، از اینرو از برخی رفتارهای استقلال جویانه‌ی کردها در مناطق تحت سلطه‌ی خود چشم‌پوشی می‌کردند.

بعد از تبعید رضا شاه به جزیره‌ای در آفریقا، محمد رضا شاه، اولین فرزند وی از سوی بریتانیا و شوروی اجازه یافت بر ایران حکمرانی کند. در حقیقت رضا شاه در زمان زمامداری خود رجل سیاسی استخوانداری را زنده نگذاشته بود که بر ایران حکومت کند، به همین دلیل بریتانیا و شوروی به ادامه‌ی سلطنت خاندان پهلوی راضی شدند و پس از چند ماه شوروی و بریتانیا به شاه جوان ایران اجازه دادند در بعضی نقاط مرزی واحدهای مستقر سربازی ایجاد کند بدین منظور که نمادی از وجود سلطه‌ی حکومت ایرانی در مرزهای این کشور باشد.

اما این عمل بریتانیا و شوروی به ایران این اعتماد به نفس را داد که دوباره به کردستان روی بیاورد و با انجام اعمال خشن و رعب‌آورارنش شاهنشاهی ایران در سقز و سپس بانه، روشنفکران کرد در "مه‌آباد" را در تنگنا قرار داد تا به این بیانیدهند که این بار باید از منطقه‌ی آزاد شده‌ی خود پاسداری نمایند. از این رو به شکل پنهانی تصمیم به ایجاد سازمان "جمعیت تجدید حیات کرد" گرفتند که اختصاراً به ژ. کاف مشهور گردید.

در سال ۱۳۲۱ خورشیدی ژ. کاف فعالیت‌های تشکیلاتی خود را در شهر مه‌آباد و سایر شهرهای اطراف این شهر آغاز کرد و برای دگرگونی بنیادین و احیاء همه‌جانبه‌ی فرهنگ کردی تبلیغات وسیعی به راه انداخت. فرهنگی که ژ. کاف برای اعتلای آن تلاش می‌کرد در مدت زمامداری رضاشاه پهلوی و سایر حکام قبل از او در ایران با آن خصومت می‌شد و در صدد نابودی و اضمحلال آن بودند.

در سال ۱۳۲۴ خورشیدی جنگ دوم جهانی پایان یافت و بریتانیا از ایران خارج شد، اما شوروی برنامه و اهداف خاص خود را دنبال می‌کرد. از اینرو از ایران خارج نشد و این عمل شوروی، کشورهای بریتانیا و ایران را بر آن داشت که بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تبلیغات دامنه‌دار و منفی به راه بیانندازد.

در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ خورشیدی جمعیت ژ. کاف پس از گردهمایی بزرگی که در مه‌آباد برگزار نمود، اسم و عنوان خود را به "حزب دمکرات کردستان" تغییر داد. این چرخش سیاسی اعضاء و

کمیته‌ی رهبری «ژ. کاف» به رشد دانش و آگاهی سیاسی آنها مربوط است که استراتژی و برنامه‌ای درازمدت و هدفمند سیاسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همه‌جانبه‌ای را با تجربه‌ی اداره‌ی کردستان به مثابه یک کشور مستقل دنبال کنند. حزب دمکرات کردستان با دقت هر چه تمامتر به تحولات پس از جنگ جهانی دوم چشم دوخته بود و پس از اعلام جمهوری آذربایجان در تبریز و حمایت شوروی از آن به فکر اعلام جمهوری کردستان افتاد. واضح است علیرغم تمامی خوشبینی‌های کردها، هم ژ. کاف و هم حزب دمکرات کردستان جانب عقل و منطق را حفظ نموده‌بود، از اینرو با تهران، پایتخت ایران دارای روابط سیاسی و با دولت ایران در حال مذاکره و گفتگو بوده، سیاستهای جمهوری کردستان را برای ایرانی‌ها تشریح می‌کرد.

نهایتاً در دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ خورشیدی حزب دمکرات کردستان در میدان «چوارچرا»ی مهاباد با همه‌ی دشواری‌ها و موانع پیش روی خود با حضور نمایندگان هر چهار بخش کردستان (ایران، عراق، ترکیه و سوریه) تأسیس جمهوری کردستان را اعلام نمود و باب نوینی از تاریخ مبارزه و جنبش آزادی خواهانه‌ی ملت کرد و فرهنگ «کردگرایی» مدرن گشود و به جهانیان نشان داد که «کرد» دارای اراده است و می‌خواهد و می‌تواند تعادل سیاسی را برای خود و برای منطقه حفظ کند، با این شرط که نادیده گرفته نشود و با تباری و کید و فتنه‌گری و توافقات نامشروع سیاسی با وی رفتار نشود.

هرچه باشد سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی آغاز یک داستان پیچیده‌ی سیاسی و جالب توجه است که دستاوردی تاریخی برای ملت کرد به همراه داشت، اگرچه با خون سرخ رئیس جمهوری کردستان (جناب پیشوا قاضی محمد) در سپیده دم دهم فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی پیراسته گردید.

در شماره‌ی ۶۶۳ روزنامه «کردستان» منتشر شده است

حزب دمکرات کردستان و حقوق ادیان و مذاهب

نژاد کهریمی

در روزنامه‌ی "کوردستان" ارگان رسمی حزب دمکرات کردستان شماره‌ی ۷۹ مورخه‌ی سه‌شنبه ۲۹ مرداد ۱۳۲۵ شمسی در مقاله‌ای به قلم سید محمد حمیدی تحت عنوان "مبارزه‌ی آزادی و دمکراسی ما وارد پنجمین سال خود شد" آماده است: برای اولین بار پس از چهار سال رویارویی در راه آزادی و دمکراسی علیرغم هزاران گره کور و مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و سیاسی و مادی و معنوی، امروزه آشکارا و در اوج قدرت و در حالیکه سازمان نیروی مسلح تأسیس نموده و هزاران پیشمرگ را در مرزهای کردستان برای پاسداری از میهن مستقر نموده‌ایم و در شرایطی آزاد روزنامه و نشریات ملی و میهنی خود را به جهان می‌فرستیم و ... دروازه‌ی امید را برای آینده‌ی رو به ملت کرد گشوده‌ایم. جوهره‌ی دمکراتیک بودن جمهوری کردستان با واگویی دستاوردهای پنج ساله‌ی ایجاد سازمان "جمعیت تجدید حیات کرد" یا (کۆمهله‌ی ژ.کاف) در سال ۱۳۲۱ شمسی تا برپایی حزب دمکرات کردستان در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ و اعلام جمهوری کردستان در دوم بهمن ۱۳۲۴ شمسی در لابلای سطور مقاله‌ی مذکور متبلور است و نویسنده در نهایت شادی و امیدواری درباره‌ی دروازه‌ی امید برای آینده‌ی ملت کرد می‌نویسد...

ستودن جمهوری کردستان برای عنصر کرد چه فرد یا جمع برای تجربه‌ای سیاسی در بخشی از جهان که مرکز اغتشاش و آشوب و ناآرامی‌های تاریخ بوده و در عین حال گهواره‌ی تمدن‌های باستانی حیات بشری بوده است، هنگامی معنی می‌یابد و از چارچوب “خودستایی” خارج می‌شود که نگاهی به وضعیت کنونی کشورهای همجوار جمهوری کردستان در منطقه‌ی مکریان شرق کردستان (کردستان ایران) در دوران حیات جمهوری کردستان در سال ۱۹۴۶ میلادی بیاندازیم و بر وضعیت رقت‌آور زندگی و آزادی و حرمت و کرامت انسانها تأمل کنیم. اکنون نیز در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه و... انسانها به اشکال و انحاء مختلف از آزار دست و زبان و رفتار حکومت‌ها آسوده و آرام نیستند.

انسانیت در این سرزمین‌ها با سرعتی شگفت‌انگیز و غیرقابل‌باور سیر قهقرایی می‌پیماید و به عقب بازمی‌گردد. سربریدن و سوزاندن انسان و به صلابه کشیدن (قطع دست و پا) و کور کردن و بریدن گوش و بینی (مثله کردن) و نفی بلد نمودن (بیرون راندن) و آواره کردن، ربودن و خرید و فروش زنان و کودکان و غارت و تاراج و تجارت مواد مخدر و هرگونه ابزار قتل‌عام و حبس و طناب دار، وضع قوانین ضد بشری و اجرای این قوانین ظالمانه و عدم توجه به قوانینی که می‌توان به آنها برای صیانت از حقوق بشر استناد کرد و انجام همه نوع کردار زشت همچون یک عرف عمومی به این کشورها روی آورده و متأسفانه به علت تقسیم خاک کردستان و توزیع منابع انسانی آن بر چهار کشور یادشده و این واقعیت که کردها به بخشی از اجتماع هر یک از این سرزمین‌ها الصاق و اضافه گردیده‌اند و در سرنوشت آنها دخیل هستند، باید به آتش بدبختی و فلاکت این کشورها بسوزند و هرگاه بخواهند از چنبره‌ی تقدیرشوم این جوامع قرون وسطایی رهایی یابند با دلایل سیاسی، نظامی و فرهنگی آنها را سرکوب می‌نمایند! با این توجیه که نقشه‌ی این کشورها غیرقابل تغییر هستند و نباید تجزیه شوند! جالب توجه است که حداقل به این حقیقت اعتراف می‌کنند که این کشورها از تکه پاره‌های ناشی از جنگ‌ها و رویارویی‌های خونین به هم دوخته شده‌اند و گرنه اگر کشوری یکدست و یکپارچه و دارای بافتار فرهنگی یکسان باشد، یکدل و یک زبان است نه اینکه هر از چند گاهی گروهی قدرت را به دست گرفته و گروهی دیگر را استثمار یا منکوب نماید.

حزب دمکرات کردستان در سال ۱۹۴۶ و در هنگام برپایی خود به این می‌اندیشید که خود را از تلون مزاجی سیاسی و مدیریت بی‌خردانه‌ی دولت ایران رها کند، چرا که به این واقعیت واقف بود که مسبب عقب ماندگی فرهنگی و عدم توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی کردستان، رفتار نامتعادل و ستیزه‌گرانه‌ی دولتهای ایران است.

طبیعت دولتهای ایران هرگز نتوانست خود را با واقعیت‌ها و حقایق پیرامونی خود تطبیق بدهد. از گذشته تا حال دست اندازی و تجاوز، کودتا و سرکوب داخلی، سیستم برده‌داری و اطاعت کورکورانه، خصومت با ادیان مختلف با ده‌ها نمونه‌ی ثبت شده در تاریخ و همچنین فتنه‌گری و تفرقه‌اندازی در میان پیروان ادیان گوناگون و تحمیل کردن دین و باور مذهبی خود بر مردم از همان دوران هخامنشی باستانی تا این برهه از زمان کنونی بخش غیر قابل تغییر سیاست فرمانروایان این قسمت از جهان بوده‌است. اما کردستان به مثابه یک واحد جغرافیایی و فرهنگی مهد تمدن و هنر و همزیستی مسالمت‌آمیز بوده‌است. شجاعت کردها در پایداری و نستوده بودن آنها و نه ناشی از جنگ افروزی یا منش ناسازگارانه‌ی آنها است.

از اینروست که ادیان برخاسته از فرهنگ کردستان مانند آیین مهرپرستی (میترائیسم) که پیران مغان سرپرستی آن را برعهده داشتند و مزدا پرستی که پیامبر کردتبار "زرتشت" رهبر معنوی آن بود و سایر ادیان که پیروان آنها به سرزمین کردستان روی آورده‌بودند (یهودی، مسیحی، مندایی، اسلام) در صلح و صفا و آرامش در روستاها و شهرهای سراسر کردستان زندگی کردند و کمترین آمار برخوردهای خشونت‌آمیز را برای خود ثبت نموده‌اند.

برای نمونه اکنون در کرمانشاه، موصل، کرکوک و اورمیه و اربیل چندین فرقه‌ی مذهبی و دین‌های گوناگون (که در ذات خود می‌توانند با همدیگر دشمنی داشته باشند) وجود دارند، اما پیروان آنها در جامعه‌ی کردی با هم زندگی می‌کنند، هر چند که این موضوعی شگفت‌آور نیست، بلکه روح و سرشت و خمیره‌ی کردستان و جامعه‌ی کرد با این وضعیت عجیب و آمیخته‌است. این یک حالت غیرعادی یا یک پدیده نیست، بلکه هرگاه در کردستان عدم سازش و یا برخوردی نامناسب پیش آمده برای جامعه‌ی کردستان شگفت‌انگیز و غیرقابل باور بوده‌است. هنگامی که به درازای تاریخ در کیفیت و چگونگی تعامل با گروه‌های دینی در کشورهای روم، ایران و مصر یا اروپای قدیم و مدرن نظری می‌افکنیم درمی‌یابیم که قتل‌عام یا بی حرمتی به ادیان و مذاهب بخش لاینفک آداب و رسوم جوامع مورد بحث بوده و ما کردها با کمال افتخار به خود می‌بالیم که علیرغم تمامی بدبختیها و گرفتاری‌هایی از این دست از اعمال قبیح و شرم‌آورمبرا بوده‌ایم.

هنگامیکه در دوره‌ی زمامداری هیتلر بر آلمان و بخش عمده‌ای از اروپا مشاهده می‌شود که شش میلیون یهودی نابود می‌شوند، مایه‌ی ستایش و آفرین است که یهودیان کردستان با جان و دل در خدمت برپایی و قوام جمهوری کردستان بوده‌اند. برای نمونه داودزاده نماینده‌ی یهودیان مهاباد در روز دوم بهمن ۱۳۲۴ پشتیبانی یهودیان کردستان از جمهوری کردستان را رسماً اعلان نموده و این

موضوع مربوط به مهاجد نیست، بلکه تمامی یهودیان کردستان را شامل می‌شود. واضح است کردهای یهودی سقز، بانه و بوکان از این قاعده مستثنی نیستند و فداکاریهای خواهران و برادران کرد یهودی ما به مرحله‌ای می‌رسد که از جان خود مایه می‌گذارند و برای تشکیلات مخفی و علنی حزب دمکرات کردستان فعالیت می‌کنند، خصوصا در سقز و بانه که در سال ۱۳۲۱ شمسی در پی پیمان “گلوان” به دولت ایران واگذار شده بودند و ایادی سیستم نظامی - امنیتی دولت شاهنشاهی ایران در نهایت بی‌رحمی و خشونت با مردم این دو شهر رفتار می‌کردند... بی دلیل نیست که کردهای یهودی یا ارمنی‌های مسیحی در مهاجد و شهرهای مختلف کردستان با همت عالی و دلسوزی به جمهوری کردستان خدمت می‌کردند.

جمهوری کردستان که از جانب حزب دمکرات کردستان اداره می‌گردید مطابق اصول و قوانین موضوعه‌ی این حزب رفتار می‌کرد. این اصول و قوانین عبارت بودند از قوانین اساسی و حقوق بشری که در همان سال (۱۳۲۴) در کنفرانس سانفرانسیسکو در آمریکا، کشورهای جهان برای وضع آن تحت عنوان “منشور حقوق بشر ملل متحد” در تقلا بودند تا در سازمان نوپای “ملل متحد” همچون ستونی اخلاقی و زیربنایی جایگاهی برای آن بیابند.

با این اوصاف قانونگذاران حزب دمکرات کردستان افرادی آگاه و آموخته و خردمند بوده‌اند و دانسته‌های آنها درباره‌ی وضعیت جهان آن روزگار به روز بوده، اصول دمکراسی را باز شناخته‌اند و از آنها بهره جسته‌اند با این قصد که در سیستم حکمرانی جمهوری کردستان کاربرد داشته‌باشند.

برای نمونه در روزنامه‌ی “کردستان” شماره‌ی ۷۵ مورخه‌ی یکشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۲۵ صفحه‌ی ۴، در آگهی منتشره‌ای اعلام شده‌است: تحت حمایت بی شائبه‌ی حضرت پیشوای معظم و محبوب کردستان و نظارت وزارت فرهنگ (کردستان) یک دبستان برای تدریس درس کردی و عبری در مهاجد افتتاح شده و باید کودکان پسر و دختر در این مدرسه سواد خواندن و نوشتن بیاموزند و والدین کودکان واجد شرایط در صورت عدم مراجعه برای ثبت‌نام فرزندان خود، توسط اداره‌ی شهربانی (پلیس) دستگیر شده و کودکان یادشده تحویل مدرسه داده می‌شوند تا مشغول تحصیل شوند - مدیر دبستان عبری: سلیمان داودزاده

یا در آگهی دیگری و در صفحه‌ی ۴ روزنامه‌ی “کردستان” مورخه‌ی یکشنبه ۶ مرداد ۱۳۲۵ شمسی آقای “تقی” فرماندار مهاجد به اهالی این شهر و حومه اعلام می‌دارد جمهوری کردستان دستور صادره‌ای ابلاغ می‌کند با این مضمون که ارمنه‌ی پناهنده در کردستان (ارمنی‌های ترکیه در سال ۱۹۱۵ میلادی توسط دولت عثمانی قتل‌عام شدند که بنابه این دلیل بخشی از آنها به کردستان ایران

پناهنده شده بودند) خواستار بازگشت به سرزمین مادری خود هستند، افرادی که با آنها معامله و دارای حساب مفتوحه هستند لازم است با آنها تصفیه حساب نموده تا مشارالیهم در موقع مراجعت به وطن خود معطل نمانند و دچار مشکل نگردند.

اینها چند نمونه از عملکرد متعهدانه‌ی مسئولان رده‌ی بالای جمهوری کردستان بوده است که وظیفه‌ی اجرای احکام، فرامین و قوانین حزب دمکرات کردستان را بر عهده داشتند که درخور تقدیر و تکریم هستند.

اکنون که ۷۰ سال از آن روزگاران طلایی سپری می‌شود، هر چند که جمهوری کردستان متأسفانه پس از یازده ماه از برپایی آن توسط دولت شاهنشاهی ایران سرنگون گردید، اما نوستالژی دوره‌ی مذکور با بازگویی یا بازخوانی آنهمه رویداد موضوعی که واقعیت‌های زندگی دوره‌ی جمهوری کردستان را بیان می‌کنند، هنوز که هنوز است ما را رها نمی‌سازد و این سودا را در ذهن و مخیله‌ی انسان کرد می‌پروراند که آیا آن روزها دوباره ساخته می‌شوند؟

بی‌شک پاسخ آری است! اما به یک شرط و آن داشتن اعتماد به نفس و اراده‌ی محکم و ایمان به آزادی و دمکراسی و همچنین پاس داشتن و علاقه‌ی وافر به جمهوری کردستان از راه پایبندی به اصول بنیادین و قوانین و احکام حزب دمکرات کردستان.

زنده‌باد حزب دمکرات کردستان! هفتادمین سالگرد تأسیس حزب دمکرات کردستان گرامی و خجسته باد!

در شماره‌ی ۶۶۲ روزنامه «کوردستان» منتشر شده است

استراتژی مقاومت یا ضربات نرم استراتژیک؟

نازاد کهریمی

مدتی قبل از نگارش این سطور علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران در یک برنامه‌ی تلویزیونی و در هنگام بررسی سیر تحولات منطقه و رویدادهای سیاسی جهان گفت: آمریکایی‌ها احزاب کردستان ایران را علیه ما تحریک کرده و همچنین به تمامی دشمنان متحد ما یاری می‌رسانند، اما ایران هیجان‌زده نیست!

این دو جمله‌ی شمخانی مشخص‌ترین موضع‌گیری جمهوری اسلامی از زبان یک مقام بلند پایه‌ی امنیتی ملی ایران است که در خلال برخی اظهارات تهدیدآمیز و بلوف‌ها و گزافه‌گویی‌های عامیانه بیان گردید.

اما آنچه جالب توجه است و باید به آن ادغان کرد، یادآوری این موضوع است که پس از آن همه خط و نشان کشیدن و بلوف و متلک‌پرانی رسانه‌ای، تیمسار شمخانی در دیدار مذکور یک مبحث را پیش کشید که باید بر آن تأمل نمود و از چند زاویه آنرا بررسی و تحلیل کرد.

شمخانی از استراتژی مقاومت در مقابل رویدادهای پیرامون ایران، همانند آنچه در عراق، سوریه و چند کشور دیگر خاورمیانه می‌گذرد و سیاست جهان را دچار تحولات جدی کرده است، سخن به میان

آورد. برای نمونه موضوع گروه داعش و دست اندازی‌های روزافزون آن در عراق و سوریه و خطر بالقوه‌ی آن برای ایران به مثابه کشوری که از دولت‌های ضد داعش عراق و سوریه حمایت می‌کند. با توجه به این که در آن دو کشور، شیعه‌ها در مسند قدرت قرار دارند و ایران آنچنان که می‌گوید پرچمدار شیعه‌ی راستین است، خود را مؤظف می‌داند که از تمامی شیعه‌های جهان حمایت کند و این حمایت‌های ایران از دولت‌های شیعی منطقه مانند یک وظیفه‌ی شرعی و اساسی تلقی می‌شود، چرا که آنها بر علیه داعش می‌جنگند و داعش یک گروه سنی مذهب رادیکال است. رویارویی و جنگ میان شیعه و سنی از چند قرن پیش آغاز شده و این جنگ عقیدتی اکنون در اوج درگیری و برخوردهای خشونت‌بار تاریخ خویش است.

ایران خود و جبهه‌ی شیعه را “محور مقاومت” نامیده است، یعنی شیعه در حالت دفاعی قرار گرفته است و آمریکا همچون یک کشور با جمعیت بزرگ مسیحی و جهان عرب که سنی مذهب هستند و اسرائیل که کشوری یهودی نشین است و بالاخره تمامی جهان به محور شیعه و ایران هجوم آورده‌اند، لذا ایران و محور مقاومت در خور دفاع از خود می‌باشند. به هر حال محور مقاومت به رهبری ایران همچنانکه در اظهارات شمخانی نمود پیدا کرد خود را محق می‌داند برای دفاع از خود به هر کار مشروع یا نامشروعی دست بزند و تمامی مرزها و قیود اخلاقی را پشت سر بگذارد، حتی اگر به قیمت جان ۳۰۰ هزار انسان بی‌دفاع در سوریه تمام شود و در عراق کشتار و ناامنی و جنگ عشیره‌ای برپا شود و در یمن زندگی مردم تباہ شده و لبنان ویران گردد و پروژه‌ی ایجاد دولت فلسطینی در جوار دولت اسرائیل به ورطه‌ی فراموشی سپرده شود و حتی در صدد تولید بمب اتمی باشد تا با آن جهان را تهدید نماید.

تمامی این اعمال شنیع از دیدگاه شمخانی برای حفاظت از ولایت شیعه مشروع می‌باشد. شمخانی زمانی درباره‌ی استراتژی جبر و تحمل سخن می‌گوید که دولت متبوع خود تمامی خطوط ترسیمی حقوق انسانی را رد کرده و از هیچ‌گونه جنایت و برنامهریزی و توطئه و بدعهدی رویگردان نیست.

تیمسار شمخانی می‌گوید محور مقاومت از هرسو با دشمنان مواجه شده و کشورهای عربی، گروه سلفی سنی مذهب را علیه جمهوری اسلامی ایران می‌شورانند. بدیهی است رفتارهای خشونت‌بار قابل توجیه نیست، اما می‌توان گفت تأسیس و ایجاد سلفی‌ها و گروه داعش و آن رادیکالیزم مذهبی که

در جهان اهل سنت بوجود آمده است، در نتیجه‌ی سیاست دهشتبار صدور انقلاب خمینی و جمهوری شیعه مذهب وی بوده است.

زمانی که دانشگاه "المستصریه" در بغداد بر اثر انفجار بمب متحمل آن همه خسارت گردید و جنگ ایران و عراق آغاز شد، هنگامیکه سازمان آزادیبخش فلسطین در تصدد توافق با اسرائیل بود تا دولت فلسطین را بوجود بیاورد سازمان جهاد اسلامی تأسیس شده و اسماعیل هنیه و خالد مشعل بر علیه آرمان فلسطین تحریک گردیدند.

زمانیکه اسرائیل از جنوب لبنان عقب نشینی کرد، گروه حزب الله لبنان از آن منتج گردید و هنگامی که بهار عربی پا به عرصه‌ی وجود نهاد و سوریه در آستانه‌ی میزبانی از انقلاب بهار عربی بود، بشار اسد تحریک گردید تا همچون یک سردار خونریز تاریخ، سوار اسب گردنکشی و طغیان شده و دست به هرگونه جنایتی زده و کشور خود را به دریای خون مبدل کند و نهایتاً شورانیدن گروه حوثی در یمن و جنگ افروزی و به آشوب کشاندن حوزه‌ی دریای سرخ که اخیراً آن منطقه را دچار تنش نموده است.

آنچه مشخص است جمهوری اسلامی خود را در دایره‌ی آتشین سیاست پیچیده‌ی خود گرفتار کرده و به علت آنکه مانند گردونه‌ی آتشین می‌چرخد و همه جا را می‌سوزاند، همه خود را از آن دور می‌کنند تا آسیبی به آنها نرسد. اما این گردونه‌ی آتشین تا زمان مشخص و در یک فاصله‌ی مشخص قابلیت مانور دادن دارد، زیرا تحمل و صبر جهانی هم حد و مرزی دارد و نهایتاً در مقابل آن ایستاده و آنرا از حرکت باز می‌دارد.

جمهوری اسلامی از زبان شمخانی درباره‌ی اپوزیسیون کردستان ایران می‌گوید: آنها کسانی هستند که نیروهای جمهوری اسلامی را به کمین می‌اندازند. واضح است که اپوزیسیون کردستان ایران، فرزندان آب و خاک و خانواده‌های خود می‌باشند و ریشه و تبار و خون آنها از کردستان ایران نشأت می‌گیرد و اگر آنها به زور از سرزمین خود آواره شده و یا خود راه آوارگی و دوری از زادگاه، خاک، میهن و سرزمین و خانواده‌های خود را در پیش گرفته باشند، با فشار و تهدید و اجبار این دولت فاشیست ناگزیر از درپیش گرفتن این راه و پاسداری از سرزمین و هویت خود گذشته‌اند.

اشغال کردستان هیچ توجیهی نداشته و هیچ وجدان و عقل و منطق سلیمی این را نمی‌پذیرد که بیگانگان با توطئه و برنامه‌ریزی و خیانت و بهره‌گیری از ارتش و هواپیما و تانک و نیروی تا دندان مسلح، خاک و ثروت و سامان و طبیعت و تاریخ سرزمین دیگری را غصب کرده و با اعمال سیاست فشار و ایذاء و آزار و تحت تعقیب قرار دادن و مورد قهر قرار دادن و بی‌مهری کردن، مردم آن سرزمین را از خانه و کاشانه‌ی خود آواره نموده، سپس افرادی از شیعه‌های لبنان را اجیر نموده و برای آنها پاسپورت صادر کرده و در آلمان، اتریش و فرانسه، رهبران و بزرگان آن سرزمین غصب شده را ترور نموده و سپس هزاران هزار دلار باج و حق‌السکوت به افراد رده‌بالای بانفوذ آن کشورها بپردازد تا حقایق پشت پرده‌ی این ترورها آشکار نگردند!

شمخانی با ادبیات جنگل سخن می‌گوید و ادعا می‌کند: احزاب کرد در کمین ما هستند...

فضای مالیخولیایی فکری سیاستمداران ایران مدام " کمین"، " توطئه" و " از پشت خنجر زدن" و این قبیل مفاهیم بدبینانه را منعکس می‌کند و این در حالی است که آنها با دام گستراندن و ایجاد سد و مانع و سنگ اندازی برای تمامی جهان می‌خواهند به حیات خود ادامه بدهند. عواید نفت و مافیاهای مختلف خود را در بانک‌های سوئیس و ... نخبیره کرده و نهایتاً به شریان تروریسم بین‌المللی تزریق کنند.

در پایان لازم است عنوان شود کردستان دارای تاریخ مستقل و مدون خود می‌باشد و ده‌ها علت از جمله سهل‌انگاری و خودکم‌بینی برخی عوامل کردی در قرن گذشته و دخالت‌های یکی دو دولت استعماری اروپایی کلاسیک در ناکامی و عدم موفقیت کردها در ایجاد دولت مستقل کردستان دخیل بوده‌اند. آنچه پیداست تاریخ و فرهنگ ملی کرد آنقدر اصیل و غنی می‌باشد که هر اندازه برای خرد نمودن و کوچک کردن آنها تلاش بیشتری بعمل آید، بیشتر قوام می‌گیرد و در لاک دفاعی فرو می‌رود.

شاهد مدعا نیز این حقیقت است که با وجود تمامی قتل‌عام‌ها، ترورهای رهبران و رجال سیاسی احزاب کردستان ایران مخصوصاً حزب دمکرات کردستان، ژنرال شمخانی با ایما و اشاره و بطور غیرمستقیم در یک برنامه‌ی زنده‌ی تلویزیونی به همهی ایرانی‌ها اعلام می‌دارد که احزاب کردستان ایران درصدد بازگشت به خاک خود هستند.

حضور احزاب کردستان ایران در سرزمین خود حق طبیعی و مسلم آنهاست و هیچ نیروی مادی و معنوی با هیچ توجیهی نمی‌تواند این حق مسلم را از اعضاء، هواداران و پیشمرگان این احزاب و تشکل‌های سیاسی غصب کند و هراقدامی از این دست، یک تروریسم آشکار و یک ژنوساید معنوی و از میان بردن و نسل‌کشی گروه‌های کردی است و مصداق جنایات جنگی علیه بشریت می‌باشد. تیمسار شمخانی بر موجودیت احزاب کردستان ایران صحه می‌گذارد و آنها را یک نیروی یورشگر می‌نامد.

این گونه گفته‌ها تبلیغات سی و چند ساله‌ی آنها را باطل می‌سازد که مدعی بودند اپوزیسیون کردی از میان رفته و مردم مسلمان کردستان ایران، هوادار رژیم می‌باشند! اگر اینطور است کشتن فرزندان همان مردم در زندانهای جمهوری اسلامی بیانگر چه واقعیتی می‌باشد؟ دوباره و آشکارا باید گفت: پرونده‌ی کرد در کردستان ایران مفتوحه است و کماکان مفتوحه نیز باقی می‌ماند. اظهارات ژنرال شمخانی هم بر این حقیقت صحه گذارده‌است.

در شماره‌ی ۶۵۸ روزنامه «کوردستان» منتشر شده است

مسئله ی ملی کرد و خوانش جریان اصلاحات در ایران

نژاد کهریمی

روز دوم خرداد سال ۱۳۷۶ شمسی یک روز تاریخی برای جمهوری اسلامی ایران، پروسه ی سیاسی و حتی جنبش کرد در کردستان ایران بود.

در آن روز به خاطر انتخابات دور ششم ریاست جمهوری در ایران عده ی زیادی به حوزه های رأی گیری روی آورده و خروجی صندوق های انتخاباتی، موفقیت سید محمد خاتمی در این ماراتن سیاسی بود.

خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دوره ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بود که پس از هشت سال می رفت تا کرسی ریاست جمهوری را به یکی از دو کاندیدای این پست که یکی وابسته به جناح رادیکال یا اصولگرای جمهوری اسلامی و دیگری نماینده ی جناح میانه رو موسوم به (پیرو خط امام) بود، واگذار کند. کاندیدای اصولگرایان علی اکبر ناطق نوری و کاندیدای پیروان خط خمینی، محمد خاتمی بود. تقدیر به خاتمی روی خوش نشان داد چرا که بعد از جنگ ایران و عراق و مرگ خمینی از سال ۱۹۸۹ میلادی به بعد، اکبر رفسنجانی که به مدت هشت سال رئیس جمهور ایران

بود، توانست برخی تحریم‌های اقتصادی و سیاسی که از ۱۹۷۹ به بعد به علت گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی در تهران از سوی آمریکا و غرب علیه ایران وضع شده بود را از سر ایران بردارد و جهان آزاد و اروپا اندک روزنه‌ای بر روی آن بگشایند. اما در زمان رفسنجانی چند ترور سیاسی در خارج از ایران و در اروپا علیه اپوزیسیون حکومت جمهوری اسلامی ایران انجام شد که به انحاء مختلف بر آنها سرپوش گذاشته شد. از جمله ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو، شخصیت نامدار کرد و دبیرکل حزب دمکرات کردستان در سال ۱۹۸۹ و ترور دکتر صادق شرفکندی و چند تن از یارانش همچون شهدا "همایون اردلان" و "فتاح عبدلی" در "برلین" که بعدها به پرونده‌ی "میکونوس" شهرت یافت و همان پرونده‌ی میکونوس مسبب مخدوش شدن بی‌سابقه‌ی چهره‌ی اندک موجه شده‌ی جمهوری اسلامی دوره‌ی هاشمی رفسنجانی گردید.

ماجرای میکونوس نقطه عطف بود در "جنبش ملی کرد" در کردستان ایران... پس از پنج سال تحقیق و بررسی و تلاش بی‌وقفه‌ی دادستان کل برلین، علیرغم شانتاژ، ارباب و تهدیدهای سیاسی از سوی جمهوری اسلامی و حتی مقامات دولتی آلمان، دادگاه فدرال آلمان، جمهوری اسلامی ایران را عامل و آمر مستقیم ترور مذکور و حامی مادی و معنوی اصلی تروریست‌های قاتل دکتر شرفکندی و همراهانش شناخت و حکم به مجرمیت آن داد.

بعد از صدور این حکم عادلانه‌ی دادگاه آلمان علیه جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای، اکبر رفسنجانی، علی فلاحیان و چند تن دیگر از مسئولان ریز و درشت جمهوری اسلامی ایران همراه با عاملان این ترور تکان‌دهنده، محکوم شناخته شدند و بمنظور جهانی کردن این محکومیت جنایی - سیاسی، مسئولیت دستگیری و جلب این افراد به پلیس "اینترپل" سپرده شد، با حکم جلیبی به این مضمون که: "هرکدام از این مسئولین ایرانی در هر جایی از جهان دیده شدند دستگیر شده و تحویل دادگاه برلین داده شوند."

لذا برای جمهوری اسلامی، چند هفته‌ی پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ روزهای سیاه، رسوا و پر از دلهره‌ای بود. از سوی دیگر شرایط کردستان ایران به علت برپایی اقلیم کردستان در عراق از سال ۱۹۹۱ میلادی به بعد، رجال سیاسی ایران را دچار شک، نگرانی و تردید نموده بود. هرچند جناح تندرو یعنی علی خامنه‌ای رهبر ایران و نزدیکان و طرفداران وی به تلاش

بی‌سابقه‌ای برای به دست آوردن کرسی ریاست جمهوری دست‌زدند، اما ناگهان طرفداران رفسنجانی بصرافت افتادند که محمد خاتمی را همچون کاندیدای انتخابات ریاست‌جمهوری ایران معرفی کنند. هنگامی که محمد خاتمی با اخذ ۲۲ میلیون رأی به ریاست جمهوری رسید، جمهوری اسلامی در اوج انزوای سیاسی - دیپلماتیک خود به سر می‌برد.

بهرحال محمد خاتمی همچون رئیس‌جمهور "جزیره‌ای دورافتاده و منزوی" در جهان سیاست با اداره‌ی دیپلماتیک ویران، قضیه‌ی بی‌پایان "کرد و کردستان" بخصوص گرفتاری‌های دینی و مذهبی در ایران و همچنین اقتصاد ورشکسته و ناکارآمد، واحد ارزی و پول بی‌ارزش و سیاست مدیریتی ناهمگون و سرشار از سوءتفاهم و پیچیدگی در امور اداره‌ی داخلی مملکت و بسیاری مشکلات و نارسایی‌های دوران هاشمی و دوران جنگ ایران و عراق و چند موضوع دیگر سیاست خارجی این کشور روبرو گردید.

پس از به قدرت رسیدن محمد خاتمی به مثابه رئیس‌جمهور، علیرغم آنکه چنین وانمود می‌شد که یک جبهه‌ی واحد رفرم‌گرا در میان سیاستمداران و مسئولان بلندپایه‌ی جمهوری اسلامی بوجود آمده است و به "جبهه‌ی دوم خرداد" موسوم گردید، رویدادهای پس از آغاز بکار محمدخاتمی، آن روی دیگر چهره‌ی دوم خرداد را به جهان سیاست و جامعه‌ی ایرانی نمایاند.

جبهه‌ی دوم خرداد که عنوان "رفرم‌گرایی" را یدک می‌کشید و طرفدار سیاست اقتصاد دولتی و همچنین پیرو خط امام شناخته می‌شدند، کسانی بودند که از دیوارهای سفارتخانه‌ی آمریکا در تهران بالا رفته و مدت ۴۴۴ روز ده‌ها دیپلمات آمریکایی را به گروگان گرفتند.

هرچند افراد وابسته به گروه‌های فکری دیگر داخل جمهوری اسلامی را نیز در این گروگانگیری با خود همراه کردند، اما آنچه واضح است این رفتار به نام دانشجویان پیرو خط خمینی انعکاس یافت و عواقب این عملکرد اشتباه سیاسی گروه مذکور بعدها در سال ۱۳۷۶ و زمانی که محمد خاتمی همچون یکی از افراد وابسته به این گروه سیاسی به ریاست‌جمهوری رسید، گریبانگیر آنها شد و از اینرو مانند یک لکه‌ی سیاه در کارنامه‌ی سیاسی این گروه، در خارج و داخل سد و مانعی بر سر راه آنها بود. لذا برای جبران رسوایی گروگانگیری ۱۹۷۹، ایده یا تز "گفتگوی تمدنها" از سوی آنها

همچون یک کارت سیاسی پرطمطراق در عرصه‌ی سیاست داخلی ایران مطرح شد. ایده‌ای که دوهدف اصلی را دنبال می‌کرد:

۱- به حاشیه راندن موضوع تنوع ملیتی در ایران با این توجیه که ایران همانند یک تمدن یکدست و قدرتمند که از دو عنصر آریایی - اسلامی تشکیل شده است در مقابل تمدن غرب قرار گرفته و با آن درگیر تعامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است.

۲- نمایندگی کشوری یکپارچه و یکصدا و یکدست را برعهده دارد و از آن گوشه نگاه، تنوع ملیتی در ایران و مخصوصاً تاریخ مبارزاتی چند صد ساله‌ی "جنبش ملی کرد در کردستان ایران" همچون پرونده‌ای مختومه قلمداد می‌شد و "کرد" در ایران تنها یک شهروند ایرانی به شمار می‌آمد که بودن او در فرهنگ ایران اسلامی معناپذیر می‌شد و این تمدن ایران اسلامی قرار بود که با جهان فرهنگی غربی وارد گفتگو و دادوستد و تعامل شود.

از اینرو هویت عنصر کرد در این شرایط از آن چیزی که فرهنگ مبارزاتی طولانی وی تحت مفهوم ملیت به وی آموخته بود و انسان کرد خود را با توجه به آن تعریف می‌کرد و حتی از آن عنوانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نام "قومیت" برای او وضع کرده بود، به سطح یک شهروند ساده‌ی ایرانی تنزل می‌یافت که باید تمامی باور و عقاید خود را با پایتخت اداری و فرهنگی و سیاسی و دیپلماتیک و اقتصادی کشور ایران یعنی "تهران قلب تپنده‌ی ایران" - آنطور که خود می‌گفتند - تطبیق می‌داد.

از این رو ناسیونالیسم ملیت فرادست به نام ایرانی - اسلامی و دمکراسی اسلامی و مردم سالاری دینی، تمامی تفاوت‌های هویتی، ملی، دینی و مذهبی را درهم کوفته و در لای خشت‌های دیوار گفتگوی تمدن‌های ایران و غرب، صامت و مدفون می‌کرد.

از سوی دیگر تلاش بسیاری بعمل آمد تا از راه خصومت با فرهنگ یونان باستان و دوره‌ی اسکندر مقدونی، موضوع شکوه و اقتدار دوران هخامنشی برجسته و زنده شود.

برای مثال دو هفته‌نامه‌ی "در آستانه‌ی فردا" که در اواخر ریاست‌جمهوری اکبر رفسنجانی در تهران چاپ و منتشر می‌شد، موضوع تکذیب "حمله‌ی اسکندر مقدونی" به خاورمیانه و فلات زاگرس را مانند یک استراتژی مشخص روشنفکران وابسته به مشرب فکری طیف چپ را که از سه شاخه‌ی فرعی (چپ، راست، رادیکال) تشکیل شده و دربرگیرنده‌ی ۱۸ گروه و سازمان سیاسی به رهبری (مجمع روحانیون مبارز) بود، مشخص و تعریف می‌کرد، در میان مقاله نویسان در آستانه‌ی فردا نام چند قلم به دست کرد نیز به چشم می‌خورد که در خدمت این پروژه بودند.

همزمان با این کارها، گشایش "انستیتوی کردستان" به جای "انستیتوی کرد" که مستقیماً با مفهوم "کرد" به مثابه "یک واحد مستقل هویتی فرهنگی در جغرافیای سیاسی جهان" دشمنی می‌کرد، از مصادیق بارز استبداد فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آمد که از ابتدای به قدرت رسیدن، با کرد و کردستان به دشمنی و عداوت و جنگ و خونریزی با کردها در کردستان ایران برخاست.

هر چند که کشمکش‌های داخلی جبهه‌ی رفرم‌گرا یا اصلاح طلب از آغاز به کار محمد خاتمی بعنوان "رئیس جمهور"، آنها را در مقابل جناح راست یا اصولگرای دوروبر علی خامنه‌ای نظیر "هیأت مؤتلفه" و "جامعه‌ی روحانیت مبارز" ضعیف و ناتوان می‌ساخت و رئیس جمهور وابسته به شاخه‌ی کلاسیک رفرم‌گرایان (طیف سنتی جناح چپ جبهه‌ی دوم خرداد) تنها شاهد بیرون راندن و حذف چهره‌های شاخص و متفکران طیف‌ها و شاخه‌های دیگر جناح رفرم‌گرا یا اصلاح طلب مانند: سروش، گنجی، حجابیان، شمس الواعظین، طبرزدی و ... بود. اما آنچه مشخص است در برنامه‌ی کاری نه تنها رئیس‌جمهور بلکه در برنامه‌ی سیاسی جبهه‌ی دوم خرداد با تمامی طیف‌ها و جریانات وابسته به آن "قضیه‌ی کرد" معنا و مفهومی نداشت.

پروژه‌ی آنها ریزکردن و خرد نمودن مسائل ملیت‌ها در ایران و به تحلیل بردن وزن و اعتبار ملی گرایانه‌ی آنها و کنارگذاشتن ایده‌ی پذیرفتن تفاوت‌های فرهنگی کشور متنوع ملی - فرهنگی ایران بود، و درصددیت با مفهوم ملی‌گرایی و هویت‌یابی اجزای ملیتی تشکیل دهنده‌ی کشور ایران، پروژه‌ی "مطالبات شهروندی" را به میان آورده و قضیه‌ی "مطالبات ملی" به حاشیه رانده و با نشان دادن سیمای یک کشور متحد و نیرومند (از طریق سرکوب و آزار و کشتار مردم ایران)، مطرح نمودن شعارهای "غرور ملی"، "اقتدار و استقلال ملی" و دهها ایده‌ی مافیایی مانند از بین بردن آثار

تاریخی و باستانی مخصوصا در کردستان ایران و محاصره نمودن احزاب و سازمانهای اپوزیسیون کرد مخالف جمهوری اسلامی از راه شانناژ و آزار معنوی و سیاسی آنها و هواداران شان و حتی افرادی که در خط فکری آنها قرار نگیرند، هیچ فرصتی برای دولت مذکور و جناح سیاسی موسوم به اصلاح طلب یا رفرم گرا باقی نگذاشته که اکنون پس از هشت سال دوری از کرسی ریاست جمهوری دوباره زمام قوهی مجریه و دولت را در دست گرفته است.

برای نمونه اختراع منصب "مشاور رئیس جمهوری در امور اقلیتهای دینی و مذهبی" مفهومی به جز واژهی "همانند هیچ" نداشته است.

از سوی دیگر آن دسته از کردزبانان دخیل در پروسه‌ی سیاسی ایران بنابر نوع ملاحظات خود و خوانش آنها از شرایط و وضعیت جناحهای حاکم در جمهوری اسلامی چه راست و چه چپ، به موضوع "جنبش ملی کرد" می‌نگرند.

اندیشه‌ی "ملی‌گرایی کردی" یا باورد داشتن به "پروژه‌ی توسعه‌ی فرهنگی و سیاسی جامعه‌ی کردی در جهت ایجاد ملت کرد در سرزمین کردستان"، در میان آنها در نظریه‌ی "مطالبات شهروندی" دولتهای معتقد به تز "گفتگوی تمدنها"ی جبهه‌ی دوم خرداد ضرب شده و چیزی از آن باقی نمی‌ماند، علیرغم اینکه کردهایی بوده‌اند که فداکارانه خواسته‌اند وضعیت را تا آنجاییکه قوانین ایران به آنها اجازه می‌دهد به نفع کردها تغییر بدهند، هرچند که متأسفانه با تمامی "قانونمداری ایرانی" افراد مذکور و کوشش‌هایی که با قضیه‌ی کرد در ارتباط باشد، انجام می‌دهند، اما دسترنج آنها تبدیل به صفر می‌شود و حاصلی جز هیچ از آن به دست نیامده است.

علت آن نیز چگونگی ساختار و بافتار قانونگذاری، قضایی و سیاسی اجرایی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که تشکیل شده است از "جناح راست" با کارنامه‌ای سیاه و نفرت آور و سرشار از دشمنی و خصومت با قضیه‌ی جنبش کردها و همچنین "جناح چپ" و جبهه‌ی دوم خرداد موسوم به اصطلاح طلبان که به هیچ وجه حاضر به مصالحه با "جنبش ملی کرد" در هیچ جای جهان نیستند و این برای آنها یک استراتژی تغییرناپذیر است. برای نمونه در سال ۲۰۱۴ و هنگامی که اقلیم کردستان در عراق موضوع "استقلال" خود را رسماً به میان آورد، "جواد ظریف" وزیر خارجه‌ی کابینه‌ی "حسن

روحانی” رئیس جمهور متعلق به “جبهه‌ی دوم خرداد” و “طیف اصلاح طلب” در یک سفر رسمی به “اربیل” پایتخت “اقلیم کردستان عراق” آشکارا مخالفت دولت متبوع خود را با استقلال اقلیم کردستان ابراز کرد.

ضعف موضعگیری سیاستمداران و فعالان مدنی وابسته به این جناح (اصلاح طلب) چه کرد یا غیرکرد درباره‌ی استبداد و خودکامگی نظام جمهوری اسلامی برای نمونه تحرکات این رژیم در مناطق مرزی کردستان و کشتن کولبران و کسبه‌ی مرزنشین و ده‌ها عمل زشت و شنیع دیگر درباره‌ی ملت کرد و سرزمین کردستان – آشکارا و پنهان – شک و تردیدها را درباره‌ی خلوص نیت این سیستم سیاسی محکم‌تر و مقین می‌سازد. اما یک موضوع واضح و آشکار است:

قضیه‌ی “جنبش ملی کرد” در کردستان ایران به پایان نرسیده و پرونده‌ی این موضوع سیاسی تا زمانی که: زبان، لباس و پوشش، خاک و اپوزیسیون کردی و ایده‌ی ملی‌گرایی کردی و آزادی سرزمین مادری کردها یعنی کردستان در جهان وجود داشته‌باشد، همچنان مفتوحه است و بسته نخواهد شد.

در شماره‌ی ۶۵۷ روزنامه «کردستان» منتشر شده است

پیامدهای بین المللی مرگ مشکوک دختر کرد علیه ایران

نژاد کهریمی

طی هفته‌های اخیر خبری همراه با تصاویر یک دختر جوان اهل "مهاباد" در فیسبوک منتشر شد مبنی بر اینکه: "فریناز خسروانی" کارمند "هتل تارا" در مهاباد از طبقه‌ی چهارم این هتل سقوط کرده و جانش را از دست داده‌است، همچنین "نادر مولودی" مدیر هتل تارا در گذشته شدن این دختر دست داشته‌است و می‌خواسته برای اخذ گواهینامه‌ی "درجه‌ی پنج ستاره" برای هتل خود، از فریناز به عنوان طعمه برای سوءاستفاده‌ی جنسی بازرسی که برای بازدید از هتل و بررسی وضعیت هتل برای ارتقاء درجه‌ی ستاره‌ی هتل به آنجا آمده بود سود برده، اما فریناز تن به این خفت نداده و به ناچار خود را از پنجره‌ی هتل به پایین پرت کرده و جانش را از دست داده‌است.

گفته می‌شود که بازرس مذکور از ترکهای اهالی تبریز بوده و از مهره‌های وزارت اطلاعات رژیم می‌باشد.

پخش این خبر در شبکه‌های اجتماعی واکنش خشم آلود مردم را به دنبال داشت و بلافاصله موجی از نارضایتی اجتماعی را برآورد. علت اصلی انعکاس وسیع این خبر به جز مرگ فجیع فریناز (خودکشی - قتل)، به میان آمدن نام یک مأمور اداره‌ی اطلاعات در ماجرای مرگ این دختر بود.

به هر حال پس از آنکه مردم بسیاری به طور خودجوش و بدون آنکه از سوی کسی یا کسانی سازماندهی و یا هدایت شده‌باشند، برای ابراز نارضایتی و محکوم کردن این فاجعه‌ی دلخراش، تصمیم به اعتراض گرفته و وعده‌ی خود را عملی کردند و همگی در مقابل هتل تارا تجمع نموده و اعتراض و نارضایتی خود را نشان دادند، نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم بلافاصله به طرف هتل

تارا هجوم آوردند و تمامی نقاط اطراف هتل را کنترل نمودند و رفتار بسیار تندی در مقابل خشم و عصبانیت مردم ناراضی از خود نشان دادند.

البته تا آن زمان هیچ گونه واکنشی از سوی هیچ یک از مقامات دولتی و حکومتی ایران چه بطور رسمی یا غیر رسمی در این باره نشان داده نشد، انگار هیچ موضوعی در میان نبوده است. هنگامی که نیروهای امنیتی به سوی مردم تیراندازی کردند و تصاویری چند از زخمی‌های مقابل هتل تارا بلافاصله در فیسبوک و سایتهای اینترنتی منتشر شد، طوفانی از واکنش‌های خشم آلود براه افتاد و این بحث بلافاصله مطرح گردید که برای همدردی با خانواده‌ی فریناز و مجروحین اعتراض در مقابل هتل تارا، سایر شهرهای کردستان اعلام نمودند که به خیابانها خواهند آمد.

این شایعه نیز منتشر شد که گویا دفتر حسن روحانی رئیس‌جمهوری ایران با انتشار بیانیه‌ای از نیروهای امنیتی و انتظامی خواسته بود که به سوی مردم معترض شلیک نکنند، اما بعدا گفته شد این خبر صحت نداشته و دفتر روحانی این بیانیه را صادر نکرده است.

به هر حال با کشته شدن این دختر جوان مهابادی، در مدت بسیار کوتاهی نگاه جهان به ایران و به شرق کردستان دوخته شد. آن نگاهی که گفته می‌شد هیچ تصویری از کردستان ایران را رویت نمی‌کند. دوباره قضیه‌ی کرد در ایران به "موضوع سیاسی روز جهان" مبدل شد. جمهوری اسلامی هرچند شوکه شده بود، اما در پی سالها تجربه در سرکوب و خفقان مخصوصا در "سرکوب کردستان"، در نهایت عجز و درماندگی و ترس، نیروی نظامی و انتظامی بی شماری به سنندج، مهاباد و سایر شهرهای کردستان اعزام نمود.

همچنین برای نمونه با عجله یک برنامه‌ی انحرافی و مبتذل تحت عنوان "یادواره‌ی کشته شدگان و مزدوران وابسته به رژیم" براه انداخت که در فرهنگ عرفی و ادبیات مکتوب و فولکلور ملت کرد در تمامی بخش‌های کردستان به عنوان "جاش" مشهور هستند و در مورد این کارناوال مضحک ورزشی اعلام نمودند که مردم سقز به یاد کشته شدگان وابسته به رژیم جمهوری اسلامی به راهپیمایی و کوهنوردی می‌روند!

گرچه در شهرهای سردشت و سنندج نیروهای امنیتی با مردم معترض درافتادند، اما وضعیت موجود دیری نپایید و با سرکوب بسیار شدید معترضین و محاصره‌ی گسترده‌ی شهرهای کردستان، رژیم

کنترل اوضاع را در دست گرفت. علیرغم تمامی این رویدادها، احزاب کردستان ایران مخصوصاً حزب دمکرات کردستان با انتشار بیانیه‌ای از خیزش مردم پشتیبانی و فاجعه‌ی مصیبت بارکشته شدن فریناز خسروانی را محکوم کرده و از مردم کردستان ایران و تمامی ملت کرد در کلیه‌ی بخش‌های کردستان خواستند از معترضین مه‌آباد و همچنین از خیزش کردستان ایران حمایت و پشتیبانی بعمل آورند.

این موضع‌گیری حزب دمکرات کردستان، گروه‌های سیاسی و احزاب بزرگ و کوچک تمامی بخش‌های کردستان را در یک جبهه‌ی واحد قرار داده و با اعزام نمایندگان بلندپایه‌ی خود به قرارگاه حزب دمکرات کردستان همبستگی، همدردی، پشتیبانی، اتحاد و اتفاق نظر ملت کرد در هر چهار بخش کردستان را درباره‌ی ماجرای مرگ مشکوک فریناز خسروانی و رویدادهای خونبار مه‌آباد ابراز کرده و از جمهوری اسلامی خواستند سریعاً جزئیات ماجرای قتل فریناز را اعلام نموده و همچنین شلیک کنندگان به مردم معترض مقابل هتل تارا در مه‌آباد را مجازات کنند. همچنین پشتیبانی صریح خود را از تظاهرکنندگان مه‌آباد و تمامی کردستان ایران اعلام کردند.

از سوی دیگر سازمان “عفو بین‌الملل” با انتشار بیانیه‌ای از سردمداران جمهوری اسلامی ایران خواست که برای حقوق تظاهرکنندگان و همچنین حق اعتراض مسالمت‌جویانه احترام قائل شوند و تصریح کرد: ما با دلایل بسیار ثابت می‌کنیم ایران سابقه‌ی دور و درازی در سرکوب تظاهرکنندگان و معترضان دارد.

لازم است جمهوری اسلامی به جای استفاده از قوه‌ی قهریه و نیروی انتظامی، یک هیأت بی طرف را برای تحقیق درباره‌ی ماجرای مرگ مشکوک فریناز خسروانی مأمور کند.

همزمان با این تحولات، افکار عمومی جهان علیه ایران بسیج شده و عرصه را بر جمهوری اسلامی تنگ نمودند. آژانس‌های خبررسانی و رسانه‌های گروهی در چهار گوشه‌ی جهان به شکلی بی سابقه رویدادهای مه‌آباد را مخابره و وضعیت کردستان ایران را تحلیل می‌کردند. برای نمونه کانالهای تلویزیونی بسیار معروف خبری “الجزیره”، “العربیه”، “المستقبل”، “سکای نیوز”، “بی بی سی”، “کانال ۲ اسرائیل”، رسانه‌های ترکیه، عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی و چند کانال تلویزیونی اقلیم کردستان درباره‌ی اوضاع مه‌آباد و بطورکلی کردستان ایران خبر و گزارش منتشر کردند.

به هر حال گرچه چند روزنامه و نشریه‌ی وابسته به جمهوری اسلامی ایران موضوع «هتل تارا» را برای سرتیتر صفحه‌ی اول خودانتخاب کردند، اما به آتش کشیده‌شدن هتل تارا در مقابل فاجعه‌ی مرگ غم انگیز کارمند آن یعنی فریناز خسروانی و زخمی شدن چند جوان تظاهرکننده‌ی معترض و همچنین منعکس کردن این رویدادها از سوی مردم کرد، توجه افکار عمومی جهان را به سوی قضیه‌ی کرد در بخش بسیار مهمی از سرزمین کردستان را که برای ملت کرد و همه‌ی جهان مهم است، معطوف نمود. قضیه‌ی خلق کرد در کردستان ایران همواره به مثابه «پاشنه‌ی آشیل» ایران بوده و تجربه نشان دهنده‌ی این حقیقت است که «قضیه‌ی کرد» در کردستان ایران مختومه نبوده و همچنان مفتوح باقی خواهدماند.

در شماره‌ی ۶۵۶ روزنامه «کردستان» منتشر شده است

روئیای امپراطوری ایران در یمن با طوفان قاطعیت آشفته شد

نازاد کهریمی

در هنگامه‌ی جنگ داعش در تکریت و موصل در عراق، اسکادران هوایی متشکل از سعودی و چهار کشور عربی خلیج فارس همراه با بسیاری از کشورهای عربی به جز عراق، سوریه و لبنان به پایگاه‌های شبه نظامیان حوثی در شمال و جنوب یمن حمله کردند. حوثی‌ها یک گروه شبه نظامی منسوب به زیدی‌های استان صعده در یمن هستند. این منطقه ۲۴۳ کیلومتر از صنعا پایتخت یمن فاصله دارد.

"حسین حوثی" بنیانگذار ایده‌ی "وحدت مذهبی زیدی" بود. او همچنین به روش خمینی شروع به تبلیغات علیه کشورهای غربی نمود، به جز حسین حوثی یکی از نمایندگان زیدی مذهب پارلمان یمن به نام "بدرالدین حوثی" در سال‌های دهه‌ی هشتاد که دبیر کل حزب "الحق" نیز بود، ایده‌ی برپا کردن یک دولت زیدی مذهب در یمن را مطرح کرده بود. پس از اینکه مشخص شد جمهوری اسلامی ایران مشغول اقدامات تحریک‌آمیز در منطقه صعده می‌باشد و زیدی‌ها را علیه دولت مرکزی یمن می‌شوراند، "علی عبدالله صالح" رئیس جمهور وقت یمن که خود یک زیدی مذهب سکولار است و از سال ۱۹۷۸ تا سال ۲۰۱۲ رئیس جمهور یمن بوده است، فرمان حمله به مواضع حوثی‌ها را صادر نموده و در سپتامبر سال ۲۰۰۴ "بدرالدین حوثی" و چند تن از همفکران وی را کشت

ماجرای حوثی‌های یمن از ۲۰۰۴ به بعد در رسانه‌های گروهی جهان بازتابی نسبی داشته و این گروه مسلح زیدی که کشور خود را اینچنین به لبه‌ی پرتگاه کشانده‌اند، به جز چند شعار علیه آمریکا

و اسرائیل، در برگیرنده‌ی هیچ ایدئولوژی سیاسی خاصی و دارای برنامه‌ای مشخص برای برپا کردن دولت مورد نظر خود نیستند.

ایده‌ی حزب "الحق" برای رسیدن به قدرت همان ایده‌ی کلاسیک اسلام سیاسی می‌باشد. پیداست ایده‌ی اسلام سیاسی پیشتر در کشورهای عربی نیز تجربه شده است مانند: اخوان المسلمین در مصر، امل در لبنان و بعداً اندیشه‌ی جمهوری اسلامی در مذهب شیعه‌ی دوازده امامی در ایران که پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران از سوی خمینی مطرح شده و در یک رفراندوم و پس از رأی‌گیری از مردم نهایتاً به حکومت تبدیل گردید.

البته اسلام سیاسی قبلاً نیز از سوی علی شریعتی و چند نویسنده‌ی شیعه‌ی ایرانی مانند جلال آل احمد، بررسی و تحلیل شده بود و آنها مطالبی درباره‌ی آن نوشته و به چاپ رسانده بودند. حزب‌الله، حماس، الشبাব، بوکوحرام، گروه ابو سیاف و الحق حزب حوثی‌های یمن و حتی القاعده، جملگی گروه‌های مسلح شبه نظامی اسلامگرا هستند و سودای برپایی دولت اسلامی را در کشورهای خویش در سر دارند و نکته‌ی جالب اینجاست که همگی آنها از نظر مالی و اعتبار معنوی به دیگر کشورهای اسلامی وابسته هستند.

آنچه برای نمونه در مورد حوثی‌های شمال یمن گفته می‌شود نشان دهنده‌ی این حقیقت است که آنها از سوی ایران - بطور مستقیم و یا غیر مستقیم - حمایت می‌شوند تا که تحریک شده و علیه دولت مرکزی یمن شورش کنند. برکسی پوشیده نیست که زیدی‌ها تنها در استان صعده درشامل یمن زندگی می‌کنند و آنها تبعه‌ی کشور یمن هستند، سرزمینی باستانی با تاریخی کهن.

آنها دارای کشور خود می‌باشند و تاکنون یک شورش زیدی در یمن را برای خود یک ضرورت ندانسته‌اند. به هر حال حزب الحق با ایده‌ی مخالفت با آمریکا و اسرائیل تأسیس شده و بعداً به رویکردی خشونت آمیز در گفتار و رفتار گرایش پیدا کرده و رویارویی هدفمندانه‌اش با غرب را در داخل مرزهای خود برپا کرده‌است.

آنچه در تاریخ زیدی‌ها ثبت و ضبط شده است حاکی از پراکنگی و عدم اتحاد آنها می‌باشد. آنها تاکنون نیز به صورت عشیره‌ای و قبیله‌ای زندگی می‌کنند و فاقد تجربه‌ی دولتمداری مدرن هستند، هرچند بعنوان یک فرد اهل یمن در قدرت مشارکت داشته‌اند. برای نمونه علی عبدالله صالح با یک کودتای نظامی از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۲ برای مدت ۳۴ سال فرمانروای بلامنازع یمن بوده‌است. از سال ۱۹۶۲ که جمال عبدالناصر نیروی نظامی به یمن گسیل کرد و تا تجزیه‌ی یمن به دو بخش شمالی و جنوبی و مشارکت هر دو یمن در "جنگ سرد" در میان دو جبهه‌ی "سرمایه‌داری" و "کمونیستی" و اتحاد دوباره‌ی آنها پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، کنترل و اداره‌ی یمن در هر حالت چه قبل از تجزیه و چه پس از آن و چه در زمان اتحاد دوباره، در دست کمونیست‌های وابسته به شوروی و سکولارهای وابسته به جبهه‌ی غرب بوده‌است و پس از اتحاد دوباره در سال ۱۹۹۱، علی عبدالله صالح به عنوان رئیس جمهور "یمن متحد" که مورد تأیید آمریکا و کشورهای هم پیمان او بود، قدرت را در یمن در دست گرفت.

علی عبدالله صالح یک زیدی سکولار یعنی یک دولتمرد یمنی مخالف دخالت دین در دولت و اصولاً ضد ایده‌ی "اسلام سیاسی" بود. از اینرو موضوع تبعیض و جدایی مذهبی و دینی در سیستم دولتی و حکومتی یمن منتفی بود. اما در پی سقوط صدام حسین و به قدرت رسیدن شیعیان در عراق و به‌دست گرفتن ابتکار عمل جمهوری اسلامی شیعه‌ی ایران در عراق، این کشور یعنی ایران گام بزرگی در جهت تحقق رؤیای امپراتوری شیعه در خاورمیانه برداشت که هیچ پدیده‌ای یارای نفی کردن آن را نداشته نباشد.

به هر حال شرانگیزی‌های ایران در بحرین، شمال عربستان و جنوب لبنان و حمایت این کشور از دولت "علوی - بعثی" سوریه در مقابل اپوزیسیون سنی مذهب در این کشور و همچنین تحریک کردن حوثی‌های یمن که در ابتدا چنین می‌نمود در جهت ایذاء و آزار عربستان سعودی است که دارای مرز مشترک با یمن و استان صعده‌ی عمدا زیدی‌نشین می‌باشد، ولی اکنون مشخص گردیده این بازی‌ها مقدمه‌ی اجرای یک نقشه‌ی ماهرانه و هدفمندانه است برای برپایی یک دولت شیعه در یمن و تکرار سناریوی تجزیه‌ی یمن اینبار با دخالت مستقیم ایران که جمهوری اسلامی آنرا طرح‌ریزی و مدیریت می‌کند.

جایگاه یمن در جغرافیای سیاسی از اهمیت بسیاری برخوردار است، به این دلیل که کنترل دریای سرخ را از طریق تنگه‌ی «باب‌المنذب» در اختیار دارد و دارای مرزهای دریایی با چند کشور آفریقایی است و همچنین سواحل جنوبی یمن به اقیانوس هند منتهی می‌شود. از اینرو ایران از راه کنترل یمن می‌تواند نیروی دریای آمریکا مستقر در دریای سرخ و همچنین جنوب اسرائیل و گلوگاه اقتصادی اردن یعنی خلیج عقبه را مورد تهدید قرار بدهد و از دیگر سو مصر و کانال سوئز و عربستان سعودی را تماماً با حملات خود به چالش بکشد.

از این جهت است که یمن و قضیه‌ی حوثی‌های استان صعده و همچنین یورش‌های القاعده در استان حضرموت - که موضوع موجودیت آن نیز به رویه‌ی دیگر اسلامی سیاسی از نوع بنیادگرایی سنی وابسته است و مبحث آن در این مقاله نمی‌گنجد - «صلح و امنیت جهانی» را به شکلی کم سابقه مورد تهدید قرار داده‌است.

ایران در این رویارویی نقش مستقیم دارد و درصدد است با دست‌اندازی در هر جای دنیا که ممکن است، از راه تحریک «قضیه‌ی شیعه‌گری افراطی» صلح و امنیت جهانی را به خطر بیندازد. این سودای خطرناک ایران برای جهان غرب و کشورهای عربی غیر قابل تحمل است، از اینرو با تمامی قوا هم از لحاظ سیاسی و نظامی و هم از طریق دیپلماتیک به مواجهه با جمهوری اسلامی و زیدی‌های رادیکال همدستش پرداختند و همگام با جنگ علیه حوثی‌ها که در عملیات نظامی «طوفان قاطعیت» نمود پیدا کرد، اخیراً در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز قطعنامه‌ای مبنی بر تحریم و محاصره‌ی اقتصادی - نظامی گروه شبهه‌نظامی حوثی وابسته به جمهوری اسلامی ایران صادر شد، که این امر خواب و خیال جمهوری اسلامی را برای تبدیل شدن به امپراتوری اقیانوس‌ها را آشفته کرده‌است.

امپراطوری آریایی- شیعی یا بازی بزرگ؟

نازاد کهریمی

در سمینار "ایران، شهرت و اعتبار، مردم و سرزمین" مشاور ویژه‌ی رئیس‌جمهور ایران در امور قومیت‌ها و اقلیت‌های دینی اظهار داشت که عراق نه‌تنها در حوزه‌ی تمدنی ما است، البته شخصیت و شناسنامه، فرهنگ، مرکز و پایتخت ما نیز هست. وی در بخش دیگری از سخنانش اظهار داشت امپراطوری ایران که پایتخت آن بغداد بود دوباره زنده شده‌است. این موضوع نه تنها به امروز، بلکه به دیروز نیز ارتباط دارد به خاطر اینکه جغرافیای ایران هرگز از هم نمی‌پاشد، پس باید یا با هم بجنگیم یا باید با هم سازش کرده و متحد شویم. ابراز این واژه‌ها از سوی مشاور رئیس‌جمهور ایران در امور اقلیت‌های قومی و دینی موجب سر و صدای زیادی در ایران و کشورهای خاورمیانه همچون مصر، ترکیه، سوریه و حتی عراق شد.

برای نمونه ۲۱ نماینده‌ی پارلمان ایران در نامه‌ای که به رئیس‌جمهور ایران ارسال داشتند به روحانی هشدار می‌دهند که سخنان علی یونسی در راستای اظهارات دشمنان جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که سال‌هاست مشغول ترسانیدن مردم از اسلام و ایران می‌باشند و سراغ این عوام‌فریبی‌ها را می‌توان از رسانه‌های گروهی و موضع‌گیری‌های آنها گرفت.

علیرغم موضع‌گیری‌هایی از این دست، کشورهای چپ‌ترکیه و عربستان ناخرسندی خود را از موضوعی که علی یونسی به میان آورده‌است، اعلام کرده‌اند و هر کدام از آنها بسته به دیدگاه خود در رابطه با این قضیه، نگرانی خود را نشان داده‌اند. البته مواضع این کشورها بیشتر از آنکه درباره‌ی

زبان و فرهنگ نژادگرایی باشد، ابراز حس "سنی‌گری" است چه در سعودی و چه در ترکیه و مصر و حتی در عراق که دارای دولتی شیعه مذهب است.

اینها کشورهای مستقلی بوده و در سازمان ملل متحد دارای کرسی و نماینده هستند. اختلاف آنها با ایران درباره‌ی موضوع "قلمرمآبی ایدئولوژیک" می‌باشد؛ جنگ میان دو مذهب از یک سرچشمه‌ی دینی یعنی جنگ شیعه و سنی از دین اسلام، جنگ امامت و خلافت، جنگ عمری و علوی، جنگ اموی و هاشمی، جنگ کوفه و مدینه و جنگ چالدران دوم پس از پانصد سال. جنگی که تز "صدور انقلاب" روح‌الله خمینی از سال ۱۹۷۹ میلادی به بعد آتش آنرا افروخته است و ده‌ها کشمکش و درگیری مستقیم مانند جنگ عراق و ایران و به اشکال دیگر مانند برپا کردن آشوب و فتنه در لبنان، فلسطین، مصر، سودان، یمن، عراق، آذربایجان، بوسنی، افغانستان، پاکستان، بحرین و حالا به اوج جنگی سخت خونین مانند "جنگ داخلی سوریه" و بعداً جنگ "داعش" رسیده که خاورمیانه را دربر گرفته است. حال در یمن جبهه‌ی تازه‌ای علیه "سنی" ها گشوده است به اسم حمایت از "حوثی" های یمن: یک گروه "زیدی" مذهب در شمال یمن که مدت ۱۳۰۰ سال است در آن کشور به آرامی زیسته‌اند.

حقیقتی است واضح و میرهن که جمهوری اسلامی ایران در تمام جهان برای کارهای تخریبی و تروریستی پایگاه و زمینه‌ی مناسب دارد. ایدئولوژی شیعه که پیشتر به نام "اسلام سیاسی" مشغول بازی گردانی در عرصه‌ی سیاست بین‌المللی بود و شعارهای آن در تمام کشورهای اسلامی - چه شیعه و چه سنی - از سوی بنیادگرایان مورد پسند واقع می‌شد و برای دولت‌های کشورهای اسلامی در دسرساز بود، اینبار با سود جستن از همان اختلافات مذهبی که در کشورهای اسلامی و عربی وجود دارد، مشغول جنگ افروزی و بازی کردن است، بازی برای "ماندن" و این بازی خطرناکی است.

این صرفاً یک بازی برای تقویت مذهب شیعه در برابر مذهب سنی نیست، بلکه "بازی بزرگ" است، موضوعی که سرنوشت تاریخ معاصر برای آینده‌ی زندگی بشری در این جهان را رقم می‌زند. عربستان، مصر و ترکیه‌ی سنی مذهب به اندازه‌ی ایران در داخل سایر کشورهای اسلامی دارای نفوذ و جایگاه نیستند، به دلیل اینکه آنها به اندازه‌ی ایران، دنبال تروریسم بین‌المللی را نگرفته‌اند.

بخشی از کردها در ایران سنی مذهب هستند، دولت ترکیه به علت مسأله‌ی کردها در کشور خود از همکاری کردن با کردهای سنی مذهب مردد است، عربستان سعودی به موضوع بلوچ‌های ایران تا اندازه‌ای حساسیت نشان می‌دهد و پاکستان هم به خاطر قضیه‌ی بلوچ‌های خود از همکاری با بلوچ‌های سنی ایران سر باز می‌زند. حتی کشورهای عربی سنی مذهب از مداخله در امور مربوط به قضیه‌ی سنی‌ها در ایران اجتناب می‌ورزند.

اما ایران در پاکستان، عربستان، ترکیه، افغانستان، سوریه، بحرین، لبنان، یمن و حتی مصر می‌تواند به آسانی مسائل حساس و تحریک‌آمیزی همچون دروزی‌ها، علوی‌ها، زیدی‌ها و شیعیان را دستاویز قرار داده و در آن کشورها جنگ داخلی برپا کند.

ایران خود کشوری چند ملیتی و چند آیینی است، اما به شیوه‌ای پلیسی و امنیتی و میلیتاریستی سیاست سرکوب و ارباب را علیه تمامی ملیت‌ها و ادیانی که کشور ایران را تشکیل داده‌اند، اعمال کرده‌است و نظام سلطه در این کشور "چهل تکه"، در نهایت بی‌شرمی، آنها را قوم یعنی طایفه و عشیره می‌نامد و یک منصب حکومتی به نام "مشاور امور قومیت‌ها و اقلیت‌های رئیس‌جمهوری" را به ریاست "علی یونسی" اختراع نموده که هیچ جایگاه و موقعیت ارزشمندی در سیستم اداری و سیاسی - دولتی این کشور ندارد تا از حقوق ملیت‌ها و مذاهب و ادیان سوای از شیعه و فارس دفاع کند.

بهر حال وضعیت جهان اسلامی و خاورمیانه (مرکز انرژی جهان) در حال حاضر بحرانی است و در حال گذار از یک مرحله‌ی سخت و ترسناک و پیچیده‌است. تمامی دشمنان درجه‌ی اول کردها در باتلاق جنگ مذهبی فرو رفته‌اند. کردها در غوغا و همهمه‌ی دشمنان تاریخی خود که اکنون دشمن همدیگر شده‌اند و به کشتار پیروان خود پرداخته‌اند، مبهوت، ساکت، سرگشته و حیران مانده‌اند. هرگاه بخواهند حقوق حقه‌ی خود را مطالبه کنند، کسی به آنها گوش نمی‌دهد یا مانند جمهوری اسلامی ایران با آنها مستقیماً دشمنی می‌شود، یا آنها را به گرداب جنگ مذهبی می‌اندازند.

به هر حال آنچه علی یونسی درباره‌ی آن سخن گفت دربرگیرنده‌ی یک واقعیت مدعش بود: جمهوری اسلامی تمامی اختلافات مذهبی و دینی داخلی خود را بدون وا همه و بی‌مهابا از برداشت‌های منفی

جهانی، سرکوب و کوچک‌نمایی می‌کند، اما گرفتاری و قضایای کشورهای دور و بر خود را چند برابر بزرگ نموده و به آشوب و جدال و بدبختی برای مردمان آن کشورها مبدل می‌سازد.

یک حقیقت واضح و آشکار است: دیو جنگ و بلا و مصیبت، زنجیر گسسته است و می‌رود خاورمیانه را به ورطه‌ی نابودی و اضمحلال بکشانند. امپراطوری مورد نظر علی یونسی، امپراطوری مرگ، تاریکی و ویرانی است. صدای زنجیر پاره شده‌ی دیو امپراطوری جمهوری اسلامی دارد گوش بشریت را کر می‌کند، اما آیا برای این مشکل راه‌حلی وجود دارد و جهان از این مصیبت و بیچارگی رها می‌شود؟ بله! یک اراده‌ی بزرگ جهانی علیه این رژیم تروریستی که جمهوری اسلامی ایران نام دارد لازم است تا با آن مقابله و نبرد کند.

در شماره‌ی ۶۵۳ روزنامه «کوردستان» منتشر شده است